هبة الله شیرازی (2)

واعظ زاده حکیم الهی، حسین

دوستان مؤید را ترساندند ک جهال متعصب شهر قصد سوء نسبت باو دارند.پس شیعیان‏ فاطمی مقیمین شیراز برای تحقیق برای موضوع نزد او رفتند.روز عید فطر نزد فاطمی‏ها رفت‏ و خلق زیادی از معتقدین بمذهب فاطمی بطرف او رفتند.مؤید با آنها نماز عید را بجا آورد و مطابق معمول بمنبر رفت و حاضرین را موعظه نمود و حادت نشد چیزی که مردم تو هم کرده‏ بودند.لکن وزیر عادل سومین روز بعد از عید فطر نزد فاطمی‏ها مؤید را بمنزل خود خواست و او را نصیحت نمود که بهتر است بزودی از شهر شیراز خارج شود زیرا سلطان‏ ابو کالیجار براثر تحریک علماء شهر تصمیم بکشتن او اتخاذ نموده و بعلماء قول داده است‏ ویرا بقتل برساند.مؤید بوزیر عادل جواب داد که ماندن در شیراز برای حفظ مصالح مادی و منافع دنیائی وی نمیباشد.بلکه در این شهر محض ترویج دین خود و محافظت آن مانده‏ است و در پایان مجلس بوزیر قول داد که در امر خروج از شیراز تفکر و تدبر نموده‏ نتیجه را باو بگوید.مؤید از مجلس وزیر عادل خارج شد در حالیکه سرگردان بود که از شیراز بکدام مقصد خارج شود در صورتی که تمام راههائیکه میتوانست از شیراز خارج شود از دشمنان بی‏حد و حصر وی و تحت حیطه و قدرت آنها بود بنحویکه از هر راه میخواست‏ خارج شود خطر جانی اورا تهدید میکرد شب را تمام در فکر خروج از شیراز بود.صبح‏ نزد وزیر عادل رفت و گفت هرچه فکر کردم برای خارج شدن از شیراز راهی بنظرم نرسید و من ترجیح میدهم که در شیراز کشته شوم.یا بزور مرا از اینجا خرج نمائید در حالیکه‏ غل در گردن و قید در پاهایم باشد بهتر است از اینکه خودم از شیراز خارج شوم و بین راه‏ بازاری ولگردی مرا بکشد در پایان این اظهارات وزیر عادل را مخیر کرد یا دو قسمت بالا را که عبارت از کشتن یا تبعید از شیراز باشد درباره‏اش مجری دارد یا چند روزی ویرا مهلت‏ دهد تا بخانه‏اش برگشته پولی برای مصارف مسافرت تهیه نماید و بدون اطلاع ذیروحی از شیراز خارج گردد.وزیر عادل پیشنهاد آخر را قبول کرد مشروط بر اینکه مدت مهلت از یکهفته تجاوز ننماید.در اینجا دهاء و نبوغ مؤید در کمال خوبی وارد میدان عمل شد و ما را می‏آگاهاند که مشار الیه مردی بود که روحیه دشمنان و مخالفین خود را میشناخت و میدانست‏ چگونه بسیاست خود معاندین را مقهور و مخذول نماید.در جواب وزیر برگشته گفت سمعا و طاعتا من یکهفته بیشتر در شیراز نخواهم ماند الا اینکه در لفافه این امر موقعیتی پوشیده وجود دارد که من در مقام راستی نمیتوانم بعرض نرسانم و در مورد آن استیذان ننمایم وزیر عادل گفت آن موقعیتی که در لفافه این امر پنهان است چیست.گفت خود میدانید بین من و دپالمه مقیم شیراز که همه آنها معتقد بمذهب فاطمی میباشند وضعیت خاص و رابطه فوق العادهء متین و مستحکمی وجود دارد بنحویکه هرگاه شبی بین یکی از آنها با زن با کسان دیگرش‏ گفتگو و مخاصمه پیش بیاید اول صبح قبل از هر کاری شکایت آنرا نزد من میاورند و تمام‏ کیفیت و تفصیل واقعه را نقل میکنند و شکی نیست هرگاه دیالمه که آن ارتباط را با من‏ دارند از جریان امری که مورد تعاطی نظر است مطلع شوند و قضیه خارج شدن مرا از شیراز بفهمند قبل از هر چیز صدا را بناله و فریاد و استغاثه بلند و نشست و برخاست‏هائی خواهند نمود.اگر چنین پیش آمدی شد نسبت آنرا بمن ندهید و ایجاد دشمنی بضرر من ننمائید وزیر عادل پس از شنیدن این اظهرا از مؤید درخواست کرد که در این یکهفته از ملاقات با مردم خودداری کند و کسی را نزد خود راه ندهد.مؤید فی الدین این درخواست وزیر را پذیرفته‏ از منزل وی خارج شد.وقتی بمنزل رسید در خانه را بروی خود بست و هیچکس را راه‏ نداد و بکلی از پذیرفتن اشخاص امتناع ورزید لکن جماعت زیادی از بزرگان و مردمان‏ بنام شیعیانش از این موضوع اطلاع حصال کرده و سائرین را نیز باخبر نمودند در سوق‏ الدواب شیراز مجتمع شدند1و در حالیکه خشم خود را ظاهر میساختند تحت عنوان حمایت‏ از نفوس و دیانت خود سلطان را بانقلالب خونینی تهدید می‏نمودند.سلطان ابو کالیجار از اجتماع و تهدید دیلمی‏ها و عاقبتی که مترتب بر این اجتماع میشد ترسیده از وزیر عادل‏ خواست قضیه را جبران و تدارک نماید وزیر عادل ناچار شد قاضی سنی شیراز را با چند تن‏ از وعاظ آنجا خواسته تهدید نماید که چنانچه متعرض شیعه فاطمی بشوند سلطان اقدام بقتل‏ و مصادره اموال آنها خواهد نمود.پس از آن دیالمه را طلب کرده از علت و سبب اجتماع‏ آنها پرسش نمود.چون بطور دسته جمعی جواب دادند موجب اجتماع و سبب انقلاب ما نفی و تبعید مؤید فی الدین است وزیر قصه نفی را انکار نموده بآنان گفت:«مؤید قدرش اجل و مقام و منزلتش عظیم‏تر از آن است که کسی بتواند او را نفی کند یا چنین خیالات و افکاری‏ درباره وی بنماید»پس از این جریان دوباره بمؤید اجازه دادند در خانه‏اش را باز کند و مجالس تبلیغ و وعظش را مثل سابق دائر نماید لکن مؤید بیمناک از این بود که در دامی‏ که سر راهش نصب کرده‏اند بیفتد لذا بعض کسب و اوراقش را که دارای اهمیت بود بمحلی‏ که برای ما ذکر نکرده انتقال داد و در منزلش نشست در حالیکه خدو را تسلیم قضاء و قدر نمود در این بین آن بآن و ساعت بساعت شایعاتی باو گوشزد میشد که اهل سنت و جماعت‏ قصد دارند بر سر او ریخته نابودش نمایند در نیتجه شنیدن این شایعات تصمیم گرفت بر خروج‏ از شیراز و رفتن باهواز واقامت کردن در آنجا تا خدا هر حکمی را مقتضی بداند دباره‏ وی مجری دارد و برحسب اتفاق در آن زمان سلطان ابو کالیجار در مقام تهیه وسائل برای‏ (1)-سوق الدواب در شیراز محلی بوده که هر وقت دیلمی‏های مقیم آنجا قصد شورش و انقلاب‏ داشتند در آنجا مجتمع میشدند